

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Reports

گزارشها

بهرام رحمانی
۲۲ سپتمبر ۲۰۲۱

هجدهمین جلسه دادگاه حمید نوری در ستهلم!

روز دوشنبه ۲۹ شهریور ۱۴۰۰-۲۰ سپتمبر ۲۰۲۱ در ادامه جلسات برگزار شده از محاکمه حمید نوری دادیار سابق قوه قضائیه با شهادت نصرالله مرندي که پیش‌تر در جلسه دهم دادگاه شهادت داده بود امروز نیز مجدداً در دادگاه حاضر شد و عمدتاً به سؤالات وکلای حمید نوری جواب داد.

مسعود اشرف سمنانی که قرار بود روز ۳۱ آگوست در دادگاه شهادت بدهد و به‌دلایلی این امکان فراهم نشده بود امروز در هجدهمین جلسه دادگاه شهادت داد.

مسعود اشرف سمنانی در سال ۱۳۶۲ و زمانی که دانشجوی رشته مهندسی بود به اتهام هواداری از سازمان مجاهدین خلق ایران، شرکت در تظاهرات ۳۰ خرداد ۶۰ و کمک مالی به سازمان تا پیش از ۳۰ خرداد ۶۰ بازداشت شد.

ادامه بازجویی از نصرالله مرندي:

اگر دادستان‌ها سؤالی ندارند نوبت وکلای مدافع است.

وکیل نوری: سلام نصرالله اسم من دانیل مارکوس است. وکیل حمیدی نوری هستم و وکیل دیگرش هم توماس سودر کوپست است. چند هفته پیش دادستان از شما بازجویی کرد. همین‌طور که می‌دانید مدتی گذشته اما من یادداشت کردم. ممکنه من اشتباه نوشته باشم اگر اشتباه بود تصحیح کنید. چون مدت زمانی گذشته مجبورم تکرار کنم و شما هم کمی صبور باشید. سؤال اولم این است که آیا همه دادگاه را گوش کردید؟

مرندي: تقریباً بلی.

وکیل: سه چهار روز اول دادستان تفهیم اتهام می‌کرد حضور داشتید؟

مرندي: عمدتاً بودم.

وکیل: سؤال من درباره تحقیقات مقدماتی پولیس از شماست. اگر درست یادداشت کرده باشم شما این‌ها را گفتید: شما در اینترنت دیدید شخصی دستگیر شده و نقشی در وقایع سال ۱۹۸۸ ایران داشت. ولی چند روز بعد از این دستگیری اسمش را فهمیدید و عکسش را دیدید. این‌طور است؟

مرندي: من در بازجویی پولیس گفتم. نوری نهم نوامبر دستگیر ۲۰۱۹ شد و شاید من نام او را چند روز فهمیدم. ما بین آن چند روز من اسمش را نمی‌دانستم تا این که در اینترنت دیدیم.

وکیل: شما خودتان در بازجویی پولیس اشاره کردید بعدا به آن برمی‌گردیم. گفتید چند روز بعد متوجه شدید درسته؟

مرندی: بلی نخست نمی‌دانستم اما بعدا فهمیدم این شخص حمید نوری است.

وکیل: یعنی شما این اطلاعات را نهم نوامبر نگرفتید؟

مرندی: من دو بار توضیح دادم.

وکیل: یادت می‌آید به پولیس چی گفتید؟

مرندی: همین حرف‌هایی که الان توضیح دادم به پولیس هم گفتم.

وکیل: صفحه ۸ در پروتکل ۲۴ ژانویه ۲۰۲۰ بود. بند دوم از بالا و سه بند بعد از آن. نظر من این است که حرف‌هایت فرق می‌کند.

مرندی: شما پرسید: اسم این شخص را کی فهمیدید؟ شنبه شب با کاوه موسوی مصاحبه کردند او این اسم را گفت. گفت: حمید نوری را دستگیر کردند به نام حمید عباسی.

وکیل: من گفتم موکل ما روز نهم دستگیر شد و شما همان شب فهمیدید. جواب دادی آیا درسته؟

مرندی: من فکر می‌کنم خودتان متوجه نمی‌شوید من از قول کاوه موسوی گفتم.

وکیل: این را خواندم کاوه موسوی درست است.

مرندی: بلی مصاحبه او در شبکه «شورای گذار» است.

وکیل: در بازجویی‌تان گفته‌اید اولین تماس‌تان با حمید نوری بهار ۱۳۳۶ بود. درسته؟

مرندی: بلی

وکیل: گفتید او توی بند اومد و خودش را معرفی کرد و گفت من دادیار هستم. درسته؟

مرندی: تقریبا من کامل‌تر گفتم. می‌خواهید من دوباره توضیح دهم؟

وکیل: حالا برمی‌گردم سؤال را بپرسم. می‌گوئید حمید عباسی لباس خاصی داشت؟

مرندی: لباس شخصی داشت. اما پس از ۳۳ سال چه می‌دانم. اما می‌دانم که لباس شخصی داشت.

وکیل: منظور تان از لباس شخصی چیست؟

مرندی: لباس معمولی تنش بود نه لباس پاسداری. اگر لباس پاسداری داشت ذهنم را بیش‌تر می‌گرفت. اما لباس پاسداری نداشت.

وکیل: کفش‌هایش را دقت کردید؟

مرندی: من یادم نیست چه کفشی داشتم. چرا باید کفش‌های حمید عباسی را بدانم.

وکیل: آیا یادت می‌آید برای پولیس درباره کفش چی گفتید؟

مرندی: نه یادم نیست.

وکیل: با اجازه دادگاه می‌خوانم. صفحه ۳۴: علایم خاصی داشت مثلا در مورد حرکت کردن. پولیس پرسید. شما گفتید: بلی. گفتید: همیشه کفش‌های ورزشی پایش بود. گفتید: دمپایی مانند بود. پشت کفش‌هایش را تا کرده بود. برداشت من این است که شما درباره کفشش توضیح داده بودید اما امروز می‌گوئید نمی‌دانید؟

مرندی: همه حرف‌ها را گفتم نه روز اول. پولیس پرسید درباره نوری توضیح دهید من توضیح دادم. نه روز اول که شما از من سؤال کردید.

وکیل: شاید سوء تفاهم شده. ولی درسته پشت کفشش را می‌خواند؟

مرندی: بلی درست است.

وکیل: اسم عرب را شنیدید. گفتی من نام عرب را شنیده بودم اما هرگز ندیده بودم. درسته؟

مرندی: بلی من عرب را ندیده بودم فقط درباره اش شنیده بودم.

وکیل: چیزی که برای من مشخص نشده بود این است که او کدام زندان کار می کرده؟

مرندی: گوهر دشت و اوین.

وکیل: این جور که من متوجه شدم شما در بند ۲ بودید. عباسی و ناصرین ۱۰ مرداد آمدند سؤال و جواب کردند. درسته؟

مرندی: ۱۰ مرداد لشکری ما را از بند بیرون برد سپس ناصرین و عباسی از ما بازجوئی کردند.

وکیل: پس دهم مرداد لشکری شما را بیرون برد؟

مرندی: بلی.

وکیل: یعنی می برد پیش عباسی و ناصرین؟

بلی: ناصرین و عباسی در بیرون بازجوئی می کردند.

وکیل: چه جوری بازجوئی می کردند؟

مرندی: با یک فاصله ای ناصرین و عباسی از من سؤال کردند.

وکیل: ایرج مصداقی را می شناسید؟

مرندی: بلی بند ۲ بود.

وکیل: ۱۰ مرداد وقتی که از شما بازجوئی می کنند شاهی وجود داشت؟

مرندی: پس از بازجوئی مرا بردند به انفرادی. من دیگه کسی را ندیدم. ولی زمانی که ما را می بردند آن هائی که بیش از ده سال حبس داشتند بیرون بردند.

وکیل: شما در نزد پولیس از کسانی نام بردید؟

مرندی: نه خیر من ۱۰ مرداد نام کسی را نبردم.

وکیل: آیا شما به پولیس گفتید کسی شما را در بازجوئی دیده است؟

مرندی: بلی من ۱۵ مرداد را گفتم نه دهم مرداد را.

وکیل: وکیل فعلا دهم است. اسم هائی که در نزد پولیس بردید چرا این جا نمی گویند؟

مرندی: من اسم ها را نگفتم تاریخ را گفتم.

وکیل: ۱۰ مرداد چه کسی شما را بازجوئی می کرد؟

مرندی: بالای ده سال حبس گرفته ها همه بیرون بودیم. الان کسی یادم نیست.

وکیل: رضا فلاح را می شناسید؟

مرندی: بلی او را می شناسم.

وکیل: محمد خدابنده لوئی را هم می شناسید؟

مرندی: بلی اسمش را آوردم. اما وی ربطی به تاریخ ۱۰ مرداد ندارد.

وکیل: خدابنده لوئی چی؟

مرندی: وی اوین بود نه گوهر دشت. من گفتم او کور شده بود.

وکیل: شما را دهم مرداد می برند به سلول انفرادی. تا آنجا که من فهمیدم شما از دهم تا دوازدهم در سلول انفرادی بودید؟

مرندی: بلی از دهم تا ۱۳ مرداد.

وکیل: بعد می‌برند فرعی.

مرندی: بلی.

وکیل: بعد شما را می‌برند به کریدور مرگ؟

مرندی: بلی درسته.

وکیل: ۱۵ مرداد شما هم به کریدور مرگ میری و هم هیات مرگ؟

مرندی: بلی

وکیل: لوکال دادگاه کجا بود؟ آیا همیشه آنجا دادگاه بود یا قبلا لاکال دیگری بود؟

مرندی: کمیته مرگ طبقه اول گوهر دشت قرار دارد. زندانیان را به آن کریدور می‌آوردند و نزدیک دادگاه می‌نشانند. ما به آنجا می‌گفتیم سمت راست. این هیات مرگ در جایی نشسته بود که دو اتاق داشت: یکی بزرگ و دیگری کوچک بود. افراد را از کریدور می‌بردند به اتاق مرگ. بعد از چند دقیقه بیرون می‌آوردند اگر اعدامی بود سمت چپ کریدور و اگر اعدامی نبودند سمت راست می‌نشانند. گروه‌های ۱۰ تا ۱۲ نفری را می‌بردند ته کریدور و سپس برای اعدام به حسینیه می‌بردند. تقریبا وسط‌های زندان بود اما من دقیقا آشنائی به نقشه آنجا ندارم. من فقط این‌ها را دیدم.

وکیل: بحث من درباره لوکال دادگاه است. آیا این لوکال همیشه به عنوان سالن دادگاه بود یا مصرف دیگری هم داشت؟

مرندی: من یک بار آنجا رفتم و نمی‌دانم. بیشترش را از حمید نوری پرسید.

وکیل: در پولیس چه گفتید؟

مرندی: من گفتم اینجا دست پاسدارها بود. بیشتر را نمی‌دانم.

وکیل: در ص ۷۲ بازجویی شما در پولیس آمده است: ما را یک طبقه پائین بردند. آن بخش را عوض کرده بودند و یک بخش آن را دادگاه کرده بودند.

مرندی: الان هم می‌گویم دو اتاق داشت و مانند یک آپارتمان کوچک بود و توالت هم داشت.

وکیل: بحث این است که شما چشم‌پند داشتید با این حال لشکری و عباسی و ناصرین را دیده‌اید. از مدیریت زندان کس دیگری را هم دیدید؟

مرندی: من در بازپرسی و هم در دادگاه گفتم من این سه نفر در دوره اعدام‌ها را دیدم. پاسدارهای دیگر هم بودند.

وکیل: آیا از مدیریت زندان کس دیگری را هم دیدید؟

مرندی: من این سه نفر را دیدیم اما نمی‌دانم کس دیگری هم بود یا نه. شما منظور تان چیست؟

وکیل: منظور این است که آیا شما کس دیگری را هم دیدید که پست رده بالا داشته باشد؟

مرندی: من این سه نفر را می‌شناختم.

وکیل: دفعه قبل اسم حاجی محمود را بردید؟

مرندی: من در جواب دادستان از حاجی محمود اسم بردم. شما درباره کریدور مرگ می‌گوئید در حالی که من ایشان را آنجا ندیدم.

وکیل: شما در نزد پولیس اسمی از حاجی محمود نیاوردید؟

مرندی: شاید آورده باشم اما در چه جایی و چه شرایطی؟ اما آن روزها این سه نفر خیلی فعال بودند.

وکیل: آیا آن روز صدای حاجی محمود را شنیدید؟

مرندی: من یادم نمی‌آید به پولیس چی گفتم باشم. اما آن روز همه پرسنل زندان فعال بودند.

وکیل: حاجی محمود دارای چه سمتی بود؟

مرندی: من شنیدم فرمانده پاسدارها بود. من اینطوری شنیدم.

وکیل: من باید صفحه ۷۲ را بخوانم چون حرف‌های مرندی ضد و نقیض است. اینطور گفتید که من نشسته بودم کلی آدم بود ناصریان صدای قوی داشت و حمید نوری نیز نقش فعال داشت و داوود لشکری هم رئیس زندان بود. نفر چهارم هم حاجی محمود بود که مسؤول امنیت زندان بود.

مرندی: بلی گفتم این‌ها هر روز پست و مقام دیگری برای خود درست می‌کردند.

وکیل: هنوز ۱۶ مرداد هستیم. شما چشم‌بند هم داشتید. بعد توضیح دادید با وجود چشم‌بند مشاهداتی داشتید. پیش پولیس کروکی کشیدید. حال سؤال من این است که شما کجا نشسته‌اید. ۵ فوریه ۲۰۲۰ در بازجویی پولیس این کروکی را کشیده‌اید. یادت می‌آید؟

مرندی: بلی.

وکیل: تو هم راهرو «آ» نشستید و هم «ب» نشستید؟

مرندی: توضیح بدهم. از این سمت می‌آید می‌گویند سمت راست. این خط‌هایی که من کشیده‌ام زندانی‌ها می‌نشستند. آن‌ها را از این‌جا می‌بردند به اتاق مرگ. از این‌جا که بیرون می‌آوردند اعدامی بودید می‌بردند سمت چپ کریدور. این انتها هم حسنیه مرگ است. من به پولیس گفتم من این‌جا نشسته بودم و «آ» به معنی این نبود که من آن‌جا نشسته بودم. ما را بیرون آوردند من و طاهر وضع‌مان روشن نبود این‌جا نشسته بودیم. طاهر ۱۵ مرداد اعدام شد.

وکیل: طرف «ب» اعدام می‌شدند؟

مرندی: بلی.

وکیل: شما سمت «ب» بودید اما اعدام نشدید؟

مرندی: من نمی‌دانم چرا مرا آن‌جا نشانده بودند. شاید بلا تکلیف بودم.

وکیل: شما حمید عباسی را دیدید؟

مرندی: گفتم صدایش را شنیدیم و دیدم. من همین را به پولیس گفتم و هم به دادگاه.

وکیل: ص ۱۱۲ در بازجویی پولیس گفته‌اید: دو بار صدای حمید نوری را شنیده‌اید. او اسامی کسانی را می‌خواند. در صفحه ۱۳۳ پولیس می‌پرسد: شما فقط صدایش را شنیدید. گفتید: بلی...

مرندی: من به صدای حمید عباسی تاکید کردم چون که دو سال قبل از آن حمید عباسی را می‌شناختم. اما از زیر چشم‌بند همه بدن او را ندیدم فقط بخشی از بدنش را دیدم.

وکیل: آیا درباره اعدام چیزی می‌دانستید؟

مرندی: من چیزهایی که دیدم و شنیدم فقط گفتن این که مجاهد است آن‌ها تصمیم خود را می‌گرفتند. این‌ها را از کسانی شنیدم که اعدام کردند. خمینی هنگامی که حکم مرگ مجاهدین را داد آن چیزی که من می‌دانم دوستان من به‌خاطر نام مجاهدین اعدام شدند. من از تصمیمات کمیته مرگ خبر ندارم.

دادستان: وکلا سؤال دیگری ندارند. بازجویی تمام شد. نصرالله مرندی تشکر که به این جلسه دادگاه آمدید.

مرندی: تشکر می‌کنم فرصتی شد حرف‌هایم را بزنم.

دادستان: اکنون مسعود اشرف سمنانی شاکی بعدی است.

دادستان: پس از سوالات دادستان وکلای مدافع هم سؤال می‌کنند.

دادستان: وکیل شاکی یان مارشون شروع می‌کند.

یان مارشون: وی از بازماندگان کشتار دهه شصت است. از اولین نفرهاست که پولیس از وی بازجویی کرده. ۱۹۸۲ دستگیر شده به‌دلیل هواداری از مجاهدین. پس از ۵ دقیقه دادگاه به ۷ سال زندان محکوم شد و در سال ۱۹۸۹ آزاد شد. در قزل حصار و گوهردشت زندانی بود. تقریباً شش ماه قبل از کشتارها به قزل حصار فرستادند. خودش درباره حمید نوری قبل از اعدام‌ها و بعد از اعدام‌ها دیده است. دو بار به هیات مرگ بردند.

اشرف سمنانی گفت: ما ۳۰ نفر بودیم به یک سالن دیگر بردند که طبقه هم کف بود. سپس منتقل کردند به بند فرعی. تا زمان اعدام‌ها ما آن جا بودیم. در این دوره من دو سه بار حمید نوری را با ناصریان دیدم و... مسعود اشرف سمنانی در این جلسه محاکمه گفت که بدون چشم‌بند، حسینعلی نیری، مرتضی اشراقی و اسماعیل شوشتری را در هیات مرگ دیده است.

او همچنین تأیید کرد که در جریان مصاحبه تلویزیونی که شرط آزادی بود ناصریان (محمد مقیسه) و حمید عباسی (حمید نوری) را نیز بدون چشم‌بند دیده است.

به‌گفته مسعود اشرف سمنانی، در جریان مصاحبه و اعتراف‌گیری از زندانیان که در حسینیّه زندان گوهردشت انجام می‌شد حمید عباسی حضور داشته و زندانیان دیگری روی زمین می‌نشستند: «می‌خواستند ما ببینیم که یک زندانی چه‌طور مواضع گروهش را زیر سؤال می‌برد.»

مسعود اشرف سمنانی در طراحی و ترسیم نقشه‌های زندان گوهردشت که در کتاب «ایرج مصداقی» منتشر شده و در بخشی از بررسی جرایم حمید نوری در دادگاه به آن‌ها استناد می‌شود، نقشی موثر داشته است.

این زندانی سیاسی سابق که در حال حاضر در سویدن زندگی می‌کند و تابعیت این کشور را دارد، از اتفاق‌های رخ داده در سال‌های زندان به شدت آسیب روحی دیده و چنان‌چه وکیل مشاورش می‌گوید، همچنان نزد روان‌شناس می‌رود. مسعود اشرف سلمانی در خصوص انتقال به زندان گوهردشت به دادستان گفت: «من در بهمن ۱۳۶۶ به زندان گوهردشت منتقل شدم. علت انتقال‌مان هم این بود که در بند ۳ زندان اوین در اعتراض به شرایط و وضعیت‌مان دست به اعتصاب غذا زدیم.»

این زندانی سیاسی سابق گفت در بدو ورود به زندان گوهردشت کرج، در صورتی که اتهام خود را مجاهدین بیان می‌کردند، به‌شدت کابل می‌خوردند: «کابل را روی پا می‌زدند چون ما دمپایی به پا داشتیم. من اتهام را هواداری گفتم و وقتی گفتند هواداری چی؟ گفتم هواداری از منافقین. برای همین هم کابل نخوردم و به بند برگشتم.»

مسعود اشرف سمنانی در خصوص اولین مواجهه خود با هیات مرگ در زندان گوهردشت این‌چنین روایت کرد: «دو سه ساعت بعد از بازگشتن به بند، ناصریان آمد و من را به اتاق هیات مرگ برد. من را روی یک صندلی نشاناد و من که چشم‌بندم را برداشتم، در درجه اول سه نفر را روی‌روی خودم دیدم؛ اشراقی که دادستان بود، نیری که ملا بود و وسط نشسته بود و کسان دیگری هم بودند، از جمله شوشتری...»

به گفته مسعود، نیری در هیات مرگ از او پرسیده بود چه اتهامی دارد و او تکرار کرده بود هواداری از سازمان: «او گفت کدام سازمان؟ گفتم خودتان که می‌دانید. اما آخر سر گفتم منافقین. گفت تقاضای عفو می‌کنی؟ حاضری مصاحبه تلویزیونی بکنی؟ گفتم بله و بعد نیری به من گفت برو یک متن بنویس برای مصاحبه.»

مسعود اشرف سمنانی گفت تعبیر او از واژه عفو این بود که آزاد می‌شود درحالی که عفو به‌معنای این بود که اعدام نخواهند شد.

مسعود گفت هنگام خروج از اتاق هیات مرگ، حمید نوری را دیده بود که در حال خواندن اسامی برخی زندانیان بوده که برای اعدام برده می‌شدند.

این زندانی سیاسی سابق در دومین نوبت حضورش در برابر هیات مرگ، متنی دو سه خطی به همراه برده که در آن سازمان مجاهدین خلق را محکوم کرده بود: «برگه را دادم و نیری خواند. پوزخندی زد که آقایان ببینید چی نوشته است و آن چه را من نوشته بودم، بلند خواند. بعد به من گفت که این به درد نمی‌خورد. من گفتم خب شما بگوئید چه بنویسم. دیگر داشتم بلند می‌شدم تا بروم که نیری به ناصریان گفت حاج آقا یک برگه بدهید بنویسد.»

مسعود اشرف سمنانی گفت هنگامی که می‌خواسته متن پیشنهادی هیات مرگ را بنویسد، چشم‌بندش را کمی بالا زده و یک بار دیگر حمید نوری را دیده که گروهی از زندانیان را به صف کرده و برای اعدام می‌برده است.

وی همچنین گفت که در طول دو سه ساعتی که در راهروی مرگ نشسته بود، شاهد رفت‌وآمد ناصریان، حمید عباسی و دیگر پاسدارها بوده تا این که ناصریان که امروز با نام قاضی محمد مقیسه شناخته می‌شود، به دنبال او آمده است: «اول فکر کردم که من را هم برای اعدام می‌برد اما از راهپله رفتم و من را برد به یک انفرادی. آنجا ناصریان من را کتک زد ... مشت، لگد ... بعد هم گفت که حتما فردا باید بروی و مصاحبه کنی.»

مسعود اشرف سمنانی گفت در حدود یک ماه و نیم در آن سلول انفرادی زندانی بوده و از بیرون خبر نداشته است. او از افرادی نام برد که بر اثر شکنجه و ضربات کابل بدن‌شان کبود شده بود و در نهایت وقتی به سالن دو زندان کرج منتقل شده بودند، حدود شاید ۱۰۰ تا ۱۵۰ نفر از جان‌بهر بردگان از اعدام‌ها را آنجا دیده بود.

مسعود اشرف سمنانی چندین بار در طول ادای شهادت خود گفت از اجرای اعدام‌ها مطلع بوده و به همین دلیل هم نسبت به اتفاقات پیرامونش توجه نشان می‌داده است: «فضا شلوغ بود و شمار زیادی زندانی این‌جا، این‌جا و این‌جا (روی نقشه نشان می‌دهد) در راهرو نشسته بودند. این که ناصریان و عباسی چه می‌کردند را من وقتی خودم را بردند پیش هیات مرگ فهمیدم. ناصریان من را برد اما آنجا چیزی نگفت. درباره هیات هم من از قبل از طریق مورس فهمیده بودم که ملایشان نیری است و پورمحمدی هم هست. به همین خاطر هم می‌توانستم حدس بزنم با چه کسانی روبه‌رو هستم.» او گفت شاهد بوده که در دست پاسدارها کیسه‌های کوچکی حاوی ساعت، انگشتر و کاغذ تا شده بوده است: «فهمیدم این‌ها باید برای کسانی باشند که اعدام شده‌اند.»

مسعود در پاسخ به سؤال دادستان پرسید چه‌طور چنین نتیجه‌ای گرفته است، گفت: «قبلش به ما خبر داده بودند و بعد هم که این بچه‌ها را می‌بردند، دیگر نبودند و ما هیچ خبری از آن‌ها نداشتیم و هیچ‌وقت هم خبری از آن‌ها نشد.» وی اما بعد از اعدام‌ها و آزادی از زندان هم حمید نوری را دیده است. او در پاسخ به سؤال دادستان در این زمینه گفت: «بعد از اعدام‌ها من به زندان اوین منتقل شدم. آن زمان شرط آزادی، انجام مصاحبه ویدیویی بود اما وقتی آزاد شدم، نمی‌دانم به چه دلیلی این مصاحبه انجام نشد. بعد زنگ زدند که برای انجام مصاحبه بیا و وقتی من رفتم اوین، برای اولین بار بدون چشم‌بند وارد شدم و ناصریان (محمد مقیسه) من را تحویل حمید عباسی (حمید نوری) داد. او مرا برد به حسینیه و مصاحبه در آنجا انجام شد.»

به گفته مسعود اشرف سمنانی، در جریان مصاحبه و اعتراف‌گیری از زندانیان که در حسینیه زندان گوهردشت انجام می‌شد حمید عباسی حضور داشته و زندانیان دیگری روی زمین به تماشا می‌نشستند: «می‌خواستند ما ببینیم که یک زندانی چه‌طور مواضع گروهش را زیر سؤال می‌برد.»

اشرف سمنانی می‌گوید که دو بار به هیات مرگ برده شده است: «ناصریان (محمد مقیسه) مرا به اتاق هیات مرگ برد. چشم‌بندم را برداشتم و سه نفر را روبه‌روی خودم دیدم. اشراقی که دادستان بود، نیری که ملا بود و وسط نشسته بود و

کسان دیگری هم بودند از جمله شوشتری. نیری از من پرسید که هوادار چه گروهی هستی؟ من گفتم هوادار سازمان. او گفت کدام سازمان؟ گفتم خودتان که می‌دانید اما آخر سر گفتم منافقین. گفت تقاضای عفو می‌کنی؟ می‌دانستم اعدام‌ها در جریان است. گفتم که چیزی از حکم نمانده و تا شما کارهای اداری‌اش را بکنید آزاد می‌شوم. او گفت که حالا شاید زودتر آزاد شوی. من گفتم اگر این‌طور است بله بعد گفت حاضری مصاحبه بکنی با تلویزیون؟ گفتم بله. نیری به من گفت برو یک متن بنویس برای مصاحبه.»

او سپس از مرتضی اشراقی و نقش او در هیات مرگ گفت: «اشراقی به من گفت که تو اگر با منافقین نیستی بگو که چه کسانی در زندان سر موضع هستند؟ گفتم من مریضم که واقعا هم بودم. گفتم می‌گرن دارم، معده‌ام مریض است و خیلی در جریان نیستم که در زندان چه می‌گذرد. اشراقی رو کرد به نیری و گفت که حاج‌آقا این سگ منافق است.» مسعود اشرف سمنانی هنگام خروج از اتاق هم، حمید عباسی را «مشغول خواندن نام برخی زندانیان که برای اعدام برده می‌شدند» دیده است.

او می‌گوید که در راهروی مرگ برای نوشتن آن برگه، چشم‌بندش را کمی بالا زده و خیلی چیزها را دیده است: «دو سه ساعتی آن‌جا بودم و رفت و آمد ناصریان (محمد مقیسه)، حمید عباسی (حمید نوری) و دیگر پاسدارها را می‌دیدم. ناصریان آمد دنبالم و من را برد به یک انفرادی. ناصریان مرا کتک زد، مشت، لگد زد و گفت که حتما فردا باید بروی و مصاحبه کنی. برو و متن مصاحبه‌ات را بنویس.»

ابراهیم رئیسی، رییس‌جمهوری اسلامی ایران، در پرونده اعدام هزاران زندانی در تابستان سال ۱۳۶۷ یکی از اعضای هیات مرگ بود که احکام اعدام را صادر می‌کردند.

حمید نوری تاکنون اتهامات مطرح شده را رد کرده است. به‌گفته وکیل او، موضع حمید نوری این است که «این اعدام‌ها هرگز رخ نداده است و نمی‌تواند اتهامات را بپذیرد.»

نوزدهمین جلسه این دادگاه، روز چهارشنبه ۲۲ سپتامبر ۲۰۲۱، ادامه خواهد یافت.